

شرق در ادبیات قرون هفدهم و هجدهم فرانسه

(۱۲)

شرق فلسفه

پیر مارتینو
ترجمه و تلخیص جلال ستاری

در همه داستان‌های خنده‌آور و کتاب‌های هجو آمیز زمانه و به‌طور کلی در همه آثاری که از شرق سخن گفته‌اند، به‌عنوان مثال نامه‌های ایرانی، یک مضمون از لابلای قصه و انتقادهای انبشار به چشم می‌خورد و آن اینکه می‌توان و باید از شرق درس و سرمشق گرفت. راهی که از خنده و تفریح به تفکر و از تمسخر و ریشخند به تعلیم سودمند می‌رسد، همیشه کوتاه است. علم سیاست از تاریخ عصر جدید، روشنایی‌ها یافته و بهره‌ها گرفته بود. آیا ممکن نبود که باز در آن روحی تازه دمید، یعنی از راه قیاس تمدن اروپایی با تمدن‌های آسیایی، قلمرو این‌گونه مطالعات را بسط و توسعه داد؟ در واقع مطالعه شرق که معمولاً تا آن زمان برای شادمان ساختن خیال و تفریح خاطر و دلگشایی به کار رفته بود، می‌توانست سخت آموزنده باشد. فلاسفه این نکته را دریافتند و با آگاهی و هشیاری به جستجوی گنجینه‌های فکری که «غربت‌جویی» عرضه می‌داشت، پرداختند. البته شوق و شیفتگی مبلغان مذهبی و حسن نظر و عقیدت دانشمندان از دیر باز زمینه را برای پیدایی این علاقه‌مندی و بذل توجه روشنفکران به شرق راستین و نه خیالی، کاملاً فراهم آورده بود و هر که آثار آنان را با دقت و مراقبت می‌خواند طبیعتاً می‌بایست شیفته و فریفته حکمت و خرد شرقیان شود. همه بر سبیل عادت، مرد آسیایی را ساکن با تقوای سرزمینی آرمانی می‌پنداشتند که در آن، مردم از همه حقوق انسانی، برخوردار بودند و بزرگترین مزیت این سرزمین، این بود که کشور فرانسه نبود! فضل ساختن و پرداختن این تصور درباره شرق و ترویج آن، خاصه از آن یسوعیون است و آنان مسئول پیدایش این اعتقادند. در اینجا تکرار این مطلب که یسوعیون چه تصویری از چینیان به دست دادند و چگونه آنان را ملتی به‌غایت متمدن، زیر حکم دولتی مهربان، همچون پدر، تابع قضائی پرهیزگار و مداراگر، دارای قوانینی ستایش‌انگیز، و بهره‌مند از آموزش فیلسوفانی سخت‌فرزانه وصف کردند، مورد ندارد. اما ذکر این نکته مهم است که دیگران از این افکار بهره‌ای خاص بردند و حاصل اشاعه و نشر آن افکار به طرز ساده برای عامه مردم این بود که نظرات یسوعیون تغییر شکل و جهت یافت و بهتر بگوئیم از منظور اصلی یسوعیون به دور افتاد. فلاسفه، برخوردار از آموزش و علم آباء جمعیت مسیح، توانستند در تمدن‌های شرقی دلائل و براهینی مناسب برای فرو ریختن پایه‌های اصل خود کامگی و استبداد، حمله به اصول

مذهبی آسمانی و اعلام فضایل رواداری بیاید .

این نهضت ترویج و تعمیم ، بامجدله برسر آداب و آئین چینیان و انتشار کتابهایی پراز مدح وستایش ، که در آن روزگار سخت رایج بود ومنجمله ترجمه وانتشار آثار فلاسفه چین و خاصه کنفوسیوس ، آغاز شد . نویسندگان این کتب یعنی یسوعیون که نخستین مؤلفان این قبیل آثار ستایش آمیزاند ، باساده دلی تمام در آثار خود همه دلایل و براهین لازم یعنی همه حربهایی را که آزاداندیشان می طلبیدند وبه کارشان می آمد ، در اختیار آنان می گذاشتند . چند تن پیش از ولتر ومونتسکیو با استفاده از تالیفات یسوعیون درباره فضایل اخلاقی چین و کنفوسیوس ، محاسن ومزایای حکومت ونظام اداری وفلسفه چین (کنفوسیوس) را باز نمودند ویک تن از آنان تسامح آسیائیان را با مجادلات و مناقشات مذهبی اروپائیان وعداوت و خصومت کلیسا با آزادی فکر قیاس کرد . البته این قبیل کتب خالی ازدلمشغولی های مذهبی یسوعیون بود و همه آنها به مردم می آموختند که در این سرزمین آرمانی ومثالی ، تنها تقوی و فضیلت ، مایه شرف آدمی است و فقط شایستگی وحسن خدمت ملاک ارتقاء بمقام اشرافیت است ، عمال دولت وظیفه شناس و دارای حس مسئولیت اند ، مالیات ها سبک اند وبی زحمت وصول می شوند ودر سپاه گیری به رعیت ستم نمی رود ، مردم که بخردانه به کارکشاورزی می پردازند ، زندگانی خوشبخت و آرامی دارند ، مذهب آنان همان اخلاقی است که کنفوسیوس تعلیم می کند وبراین اصل بزرگ استوار است که : «به دیگران مپسند آنچه بر خود نمی پسندی» ، این مذهب یا اخلاق می آموزد که بخشاینده وباگذشت ، مرد احسان و ایثار ، بشردوست ، و اهل تسامح و رواداری باید بود ، نگاه داشتن پاس پدر بیش از هر کس دیگر بر پسر واجب است ، سلطان باید رعایا را چون فرزندان خویش دوست بدارد وخود پرهیزگار و باتقوی باشد تارعا یا ازو سرمشق وعبرت گیرند و البته این همه در حکم گنجی باد آورد ونعمتی آسمانی برای فیلسوفی سرگشته در عصر لوئی چهاردهم بود که تصورات ذهنی و پندار وخیالش هر روز به باره مقاومت سخت و خشن عالم واقع می خورد و چون جامی بلورین می شکست وفرومی ریخت . فیلسوف گم گشته آنچه را که در عالم رؤیایمی جست ، ناگهان در چین بازیافت ورفته رفته این تصور ومفهوم فلسفی واخلاقی از شرق رواج و عمومیت پیدا کرد .

اما تا نیمه قرن هیجدهم ، این کاری یعنی دادن سیمایی فکور و روشنفکرانه به مشرق ویا روشنفکر خواستن شرق وبهره گیری از آن ، به صورتی نامنظم وپراکنده انجام گرفت ودرواقع این مونتسکیو بود که راه مطالعات نوین را گشود . روح القوانین نخستین کتابی بود که در آن شرق باروشن کردن تاریخ وقانون گذاری ، خدمتی به پیشرفت اندیشه کرد وموجب پیدایش علم نوین اقتصاد سیاسی شد .

مونتسکیو تحقیق فلسفی خویش را بر مبنای مطالعه وبررسی ای جهانی استوار می کند و این همان روشی است که ولتر نیز در *Essai sur les Moeurs* به کارش می برد . روسو برعکس برای نوشتن قرارداد اجتماعی ، انجام دادن چنین تحقیقی را که بی گمان اگر انجام می گرفت ، نظام استنتاجات منطقی را مختل ومشوش می کرد ، ضروری نمی بیند . در واقع کاربرد چنین روشی مستلزم داشتن روحیه ای جستجوگر وچالاک وبیشتر خواستار گسترش دامنه تحقیق ومعلومات است تا اثبات نظریه شخصی وهمچنین گردآوری اسناد ومدارک بسیار ومطالعه کتب بی شمار را ایجاب می کند واین همه کاری بود که مونتسکیو کرد . اما نکته جالب توجه اینست که در این توده عظیم وقایع و اسناد ومدارک و روایات ، یعنی روح القوانین ، امور مربوط به شرق ، آثار دوران باستان یونان وروم وقوانین جدید ، همه جای خود را دارند واز هر کدام به بقدر لازم وكافی سخن می رود وهیچ يك فدای دیگری نمی شود . حاصل این کار ، سخت مفید وپربار بود ، بدین معنی که نه تنها تحقیق که موضوع آن سخت مجرد و انتزاعی بود ، غنا و تنوع سودمندی یافت ، بلکه خاصه دیدگاههایی که عادتاً از موضع آنها جریان تاریخ ملاحظه ومعیانه می شد ، به کلی

تغییر کرد. به عنوان مثال تصور می‌کنم که اگر مونتسکیو به ممالک آسیایی توجه نکرده بود، هرگز نمی‌توانست فرضیه اقلیم‌ها را بسازد، چون بامنحصر کردن مطالعات خود به اروپا ممکن نبود در پهنه آن قاره، اختلافات اقلیمی را به درجه‌ای فاحش بیابد که بتواند بر آن اساس فرضیه‌ای بپردازد، حال آنکه شواهد لازم برای اثبات مدعای خویش را در ممالک شرقی آسان بدست آورد. همچنین اگر نمی‌پنداشت که در تمدن‌های شرقی، نمونه‌های تمام‌عیار خود کامگی را که در غرب نظیر و مانند ندارد، می‌توان یافت، هرگز به تشخیص دقیق سه نوع حکومت نایل نمی‌آمد. هند و ترکیه و چین برای او نمونه‌های بارز «حکومت استبدادی که بر اساس ترس مبنی است» بودند. بنابراین آشکار است که اصالت و طرفگی کار او مرهون شناسائی آسیاست. بی‌گمان تحقیق و بررسی مونتسکیو به خاطر شناخت خود شرق نبود، بلکه قصدش از این مطالعه به دست آوردن شواهد و امثله مورد نیاز بود که البته اندکی به شتاب فراهم می‌آوردشان. باینهمه هند و چین را، و سرزمین اخیر را نه به طور درست، دوست می‌داشت و در باب آنها نظراتی سخت قاطع ابراز داشت که نه تنها فی‌نفسه جالب توجه‌اند، بلکه علاوه بر آن پرمایه نیز هستند، چون بحث‌های بسیار برانگیختند. روح‌القوانین انگیزه تألیف *Essai sur les Moeurs* شد و خاصه احکام و نظرات آن درباره آسیا و لتر را به فکر از سر گرفتن تحقیقات مونتسکیو انداخت. از آن پس شرق عنصر اساسی تحقیقات تاریخی و مضمون غریز تفکر فلسفی شد.

ولتر که آسیا را بسیار خوب می‌شناخت و واقعاً دوست داشت، از روح‌القوانین انتقادهای سخت کرد و نظر داد که مونتسکیو غالباً از آسیا به بی‌حرمتی سخن گفته است و نیز از اینکه مونتسکیو در روح‌القوانین ترکان را ابلهانه ریشخند می‌کند و در باب سنگدلی استبداد عثمانی به مبالغه و اغراق سخن می‌گوید، ناخشنود و گله‌مند بود و تهمت‌های هراسناکی را که بر ژاپنی‌ها و چینیان می‌بستند، ناروا و عاری از حقیقت می‌دانست و خاصه با نظرات مونتسکیو در باب استبداد دول شرقی، به ویژه چین، موافق نبود و آن همه را گرافه می‌پنداشت و حتی ازین نظر مونتسکیو که حکومت چین را از جمله حکومت‌های مستبد و خودکامه شمرده بود، برآشفت. مجادلات و مناظرات میان مونتسکیو و ولتر، نمایشگر روحیات کاملاً متضاد آن دو بزرگمرد بود. هر دوی آنان در تفسیر و تعبیر وقایع تاریخی باب تازه‌ای گشودند. مونتسکیو می‌خواست همه چیز را تلبیل و توجیه کند. او به جستجوی علل برمی‌خاست، حکم و نظر می‌داد، انتقاد می‌کرد و نکته می‌گرفت و از این همه البته نظراتی کلی و ساده به حد افراط، نتیجه می‌شد. ولتر به ملاحظه امور می‌پرداخت، و قایع را باهم قیاس می‌کرد و در رده‌های مختلف گرد می‌آورد و بیشتر در بند کشف جریان‌ها و نهضت‌های تاریخی بود تا پی بردن به تعالیم تاریخ. مونتسکیو متون قانونی را از نوشته‌های مختلف بیرون می‌کشید و ولتر حکایات و روایات حاکی از خلیقیات و آداب گوناگون را گرد می‌آورد. این یک جامعه بشری را از نظر قوانینی که مردمان وضع کرده بودند می‌دید و آن دیگر می‌کوشید تا جلوه بشریت را در آئینه زندگانی واقعی بسجود. ازینرو ولتر در برابر نظریه خشک و جامد اصالت قانون، نظریه نرم اصالت اخلاق و آداب را علم کرد و میان آندو خاصه درباره تمدن‌ها و حکومت‌های آسیایی خلاف افتاد و نکته در اینجاست که تاریخ و مردم‌شناسی شرق که تاحدی به همت یسوعیون و محققان روشن و شناخته شده بود، موجد و مورث دو نوع مختلف بررسی تاریخی شد. این دو فرضیه در بادی امر آشتی‌ناپذیر و متضاد به نظر می‌رسیدند، اما رفته رفته معلوم شد که فقط دو روش مختلف تحقیق و هر دو ثمربخش و بارورند و عملاً هم برای احیای گذشته، متفقاً به کار رفتند. از شرح دقیق و مبسوط تأثیر شناسایی شرق در روح و ذهن ولتر می‌گذریم. اما اگر به اعتبار شیفتگی و شوق زدگیش قضاوت کنیم، باید بگوئیم که شناخت شرق نزد ولتر به منزله کشف و شهود و الهامی بود که تأثیر شگرفش هیچگاه کاهش نیافت. این علاقه‌مندی عقلایی ولتر به آسیا، خیلی زود جای به ستایش غنایی آسیا داد و ولتر برای بیان آن، «فترها سیاه کرد. این چنین علاقه‌مندی نخست نزد مردی به آگاهی و هشپاری ولتر عجیب می‌نمود و علت آن به درستی روشن

نبود، اما شرق چه با گذاشتن سرپوشی برجسارت ولتر وجه با گسترش دادن میدان تحقیقات و مطالعاتش، آنقدر به وی خدمت کرد که تحسین ولتر من باب حق شناسی و مشحون به سپاسگزاری بسیار بوده است، تا آنجا که گاه لحن نیایش آمیز و پرستش انگیز دارد و هر زمان که ولتر از «گستاخی‌های اروپائیان» یعنی از مقالات تندى که در پاسخ به ناسزاهای او منتشر می‌کردند، خسته و ملول می‌باشد، تنها آرزویی که به زبان می‌آورد، گریز به آسیا به مثابه پناه بردن به سرزمینی آرمانی بود. بدینگونه ولتر در فرانسه قرن هفدهم به عنوان ستایشگر ممتاز و مدافع رسمی و صاحب نام ملل آسیائی شناخته و معروف شد. او به انواع و اقسام مختلف، به نیروی فصاحت و بلاغت، به زخم زبان، به یاری قریحه طنز و بذله‌گویی خویش و بسیاری طرق دیگر، از ادیبان چین و خاصه «کنفوسیوس گرانمایه» دفاع کرد، و اگر دیگران آنانرا کافر و خدانشناس می‌خواندند و یا بر اصول عقاید اخلاقیشان خرده و عیب می‌گرفتند، به خشم می‌آمد.

ولتر حکومت چین، سیاست پدران، طبع فلسفی حاکمان، قاضیان «ماندارن» آن سرزمین را با همان شور و گرمی یسوعیون اما نه به همان نیات ایشان، ستوده است و در زمانها، تراژدی‌ها و نوشته‌های تند و هجو آمیزش اعلام داشته است که «ذهن بشر حکومتی بهتر از حکومت چین تصور نمی‌تواند کرد» (نظری به طبایع). هند نیز از مهر و عنایت بی‌دریغش برخوردار بود و ولتر چنان خود را شیفته و واله همه ملل شرق می‌دید که می‌خواست حتی برای تریکیه که مردم دیگر به آن حسن ظن و عقیدتی نداشتند، اعاده حیثیت کند و از اینرو بر مونتسکیو خرده می‌گرفت که در مستبد نمایانیدن خلافت عثمانی مبالغه کرده است. در نظر ولتر، باب عالی به هیچوجه حکومتی مستبد نبود و این تهمت زشت و ناروایا مونتسکیو بر آن بسته بود. بی‌گمان در خلافت عثمانی «زیاده‌روی‌های وحشتناکی» شده و «جنایاتی چند» صورت گرفته بود، اما این همه بی‌اهمیت بود و ترکان معمولاً مردمی پاکدامن، معتدل، دلیر، مدارجویی، فیلسوف و دموکرات بودند. حسن ظن ولتر در حق مردم شرق به قدری عمیق و ریشه‌دار بود که فیلسوف به آسانی عظمت شارلمانی را در قبال شهرت و شکوه هارون الرشید سخت ناچیز و یاهیب می‌نمود و حتی سوختن کتابخانه اسکندریه را بر مسلمانان می‌بخشود. مگر نه این بود که مسلمین با سوزاندن کتابخانه اسکندریه بسیاری از «اشتباهات عظیم بشریت» را از میان برده بودند؟ (نظری به طبایع). بیم آن می‌رفت که این جانبداری تعصب آمیز از پیش نتیجه و حاصلی را که ولتر می‌توانست از شناسایی آسیا به دست آورد تباہ سازد و به راستی هم در آثار او مبالغه‌ها و استنتاجات به غایت ساده و شتابزده بسیار است. اما چیزی که با اینهمه کل اثر را از تباہی و فساد، مصون می‌دارد، و فور و صحت و دقت آگاهی‌های ولتر درباره آسیاست. ولتر همه آنچه را که تا آن روزگار درباره شرق نوشته بودند و حتی نسخ خطی کتابخانه سلطنتی را مطالعه کرده بود، و بدینگونه توانست کتاب *Essai sur les Moeurs* را مستند به مراجع و اسناد و مدارکی حتی غنی‌تر از تألیف مونتسکیو درباره آسیا کند و به‌طور قطع و یقین این اثر ولتر کتابیست که در قرن هجدهم بیشتر و بهتر از همه، درباره شرق سخن گفته است و دریچه‌های بسیار بر تمدن‌هایی که هنوز به خوبی شناخته نبودند، گشوده و این امکان را فراهم آورده است که از منظرهایی تازه و گسترده، نگاههایی هوشمندانه به سرزمینی که یا ناشناخته مانده و یا به نیروی خیال‌پروری و در عالم تصور مسخ شده و تغییر شکل و ماهیت یافته بود، افکنده شود.

ولتر در پیشگفتار کتاب خود از «دلایلی که موجب می‌شوند این رساله با ذکر و وصف شرق آغاز شود» سخن به میان می‌آورد. آسیا به گفته ولتر مهد تمدن‌های جدید است و بوسوه که آسیا را در تاریخ جهانی خود از قلم انداخت، مرتکب خطای فاحشی شد. در واقع هفت فصل اول *Essai sur les Moeurs* باروشنی به راستی زیر کانه‌ای تمدن‌های قدیمی چین و ایران و هند را تصویر و تشریح می‌کند، و در سراسر کتاب مردم سخن از شرق در میان است، بدین‌وجه که ولتر یا به شرح روابط آن با اروپا می‌پردازد و یا به طریق استطراد به تفصیل از آن یاد می‌کند،

و کتاب همانگونه که آغاز شده بود باز ذکر آسیا پایان می‌گیرد. در واقع شش فصل آخر کتاب به آسیا اختصاص یافته است، چنانکه گویی آسیا پس از آنکه اصل و منشأ چیزهای گذشته را باز نمود، می‌باید کلید رازگشای وقایع آینده را نیز به دست دهد و به فرجام این تاریخ جهانی با مقایسه‌ای میان شرق و غرب که سرشار از افکار و الهامات برای جویندگان و پژوهندگان است، خاتمه می‌یابد.

چنانکه انتظار می‌رفت نویسندگان دیگر همچنان که شوخی‌ها و نکته‌های پرهزل و طبعیت و لثر را تکرار می‌کردند، گفته‌های ستایش آمیز ویرا نیز باز گفتند. اصحاب دائرة المعارف، چون او، از فلسفه چینیان و شریعت زرتشت سخن گفتند (بسیاری از مقالات دائرة المعارف درباره شرق به قلم شوالیه دو ژوکور Chevalier de Jaucourt است و برخی نیز توسط دیدرو نوشته شده است)، هلوسیوس (Helvetius) همانند لثر محاکم چین را ستود و در باب اخلاق آسیایی داد سخن داد (De l'Esprit)، برناردین دوسن پیر به ستایش هند پرداخت و یک تن از «پیران کنفوسیوس» را شایسته گفتن همه حقایق در باب خدا به نمایندگان تمام مذاهب عالم دانست (Café de Surate) تا آنجا که بعضی معتقد شدند که تنها راه نجات فرانسه از جنگال مصیبت و ادبار «دمیدن روح چینی» به آنست.

طبعاً چنین نیایش و ستایشی که گاه به بانگ بلند و گوش‌خراش اما در همه حال بالحنی یکنواخت و در یک مقام و آهنگ ابراز می‌شد، برخی از نویسندگان تنگدل کم حوصله را به ستوه آورد و در حدود سال ۱۷۶۰، یعنی به هنگامی که بازار چین سخت گرم و باروتی بود، مقاومت‌هایی شکفت‌انگیز برانگیخت. به عنوان مثال گریم زبان به انتقاد از گرافه گویی‌هایی که درباره شرق می‌شود گشود. گریم با خشونت و تندى و حتی با کلماتی درشت، کمر به ویران ساختن افسانه چین بست و در این راه کج سلیقه‌گی‌ها نشان داد و خود به راه‌آغراق رفت، مثلاً حکومت پسر آسمان در قنداو «وحشتناک‌ترین حکومت استبدادی» به شمار آمد و اخلاق چینیان «سخت مناسب حال گله‌ای از بردگان تحقیر شده و پریم و هراس»، قلمداد شد. مأخذ گریم سفرنامه امیرالبحر Anson است (G. Anson, Voyage... Amsterdam, 1749). این دریابان که در بنادر چین به مصیبت‌هایی گرفتار آمده بود و بدین سبب از چینی‌ها دل‌تنگ و گله‌مند بود، با خاطری آکنده از نفرت نسبت به آنان، به اروپا بازگشت و کینه‌هایی را که از ایشان به دل گرفته بود، در کتاب خاطرات خویش منعکس ساخت و مدعی شد که کاخ زیبا و شکوهمند و پر شوکتی را که یسوعیون با مهارت و هنرمندی تمام به افتخار پسر آسمان و در بزرگداشت شأن او بر آورده بودند، با خاک یکسان خواهد کرد. و لثر ازین کار سخت دل‌گیر شد و در رمی که بر نظرات نویسنده نوشت، همه تغییر و تنگ‌خلای خویش را بر سر دریابان برگشته بخت فرو ریخت. اما دیگران در اظهارات آنسون چنگ انداختند. روسو که چندان اهل مطالعه نبود، این کتاب را خواند و مطالبی از آن در Nouvelle Héloïse نقل کرد و خیلی بیش از این معلومات مستند خود را درباره شرق بسط نداد. وانگهی روسو فطرتاً مطابق ذوق و پسند طبیعی خویش، می‌بایست برای چینیان که همه می‌ستودندشان قدر و شانی قابل نباشد، و آسیارا که و لثر تحسین می‌کرد، ندیده بگیرد، و به راستی هم از آسیا بسیار کم و آنهم نه با لطف و تعلق خاطر بسیار در این نوشته‌ها سخن می‌گوید: Discours sur les Sciences et les Arts که به سال ۱۷۵۰ یک سال پس از انتشار خاطرات آنسون به چاپ رسید، امیل (درباره ترکیه و چین) و قرارداد اجتماعی (درباره محمد) و حتی در تألیفی که ممکن بود مطالعه و بررسی تمدن‌های شرقی به روشن‌تر کردن موضوع آن کمک کند، آسیارا از قلم و نظر انداخت. در قرارداد اجتماعی نه از حکومت ترکان ذکرى هست و نه از اخلاقیات مردم هند نشانی. روسو فقط به ذکر مثال‌هایی از فرانسه و سوئیس آنروزگار و یونان و روم باستان قناعت می‌کند و بدینگونه ملاحظه واقعیت‌های زنده و وجود عرف و آداب «اجنبی» ایداً او را از ساختن جمهوری‌ای آرمانی که در حکم مدنیة فاضله است باز نمی‌دارد. حال اگر روش مونتسکیو و و لثر را که به مانند ارسطو،

مقدمه دربارۀ همه تمدن‌های عالم بررسی و تحقیقاتی گسترده کردند، باروش روسو قیاس کنیم، ملاحظه می‌کنیم که آن دو به نتایج تاریخی‌ای رسیدند که امروزه نیز پذیرفته و معتبر است، حال آنکه فیلسوف ژنو به مانند افلاطون خود را در چارچوب دستگاهی انتزاعی و لغزنده حبس کرد که روح و ذهن انقلابیون را به راه‌های ناصواب سوق داد و از این‌رو نظراتش امروزه، فقط به عنوان چیزی نادر و طرفه جالب توجه است. دیدرو به منافی که از شناسایی شرق درزمینه اندیشه می‌توان برد، می‌اندیشید و نمی‌خواست از آن بگذرد. البته او سیاهان و ساده‌دلان مجمع‌الجزایر پولی‌تری را که به گمانش نمونه‌های انسان ابتدایی فارغ از همه‌گونه تأثرات اجتماعی بودند، تأثیراتی که چهره دنیای کهنه‌مانرا دگرگون کرده و به این‌حال و روز انداخته است، بیشتر می‌پسندید، اما با اینهمه به آسیا توجه بسیار داشت، هرچند و لتروار شیفته و فریفته شرق نشد و خود را از چنین جذبه و شوق‌زدگی دور نگاه داشت و به سان گریم نیز نکوشید تا قدر و قیمت آسیا را بشکند.

دیدرو از اخلاق چین روبرگرداند و به عدم تسامح امت محمد اعتقاد کرد، اما اینهمه مانع آن نشد که در باب اسلام نظرات و عقایدی سخت معقول و خردپسند ابراز دارد؛ و بدینگونه دانشمندان شرق‌شناس و فلاسفه را به اتخاذ حالت و روحیه‌ای که در خور تحقیق هوشمندانه و بارور علمی است، رهنمون و مشوق شد. شوق‌زدگی‌ها و گرافه‌گویی‌ها میوه خود را داده بودند، چونکه از دیرباز سرزمین‌هایی را که هنوز به درستی مورد تأمل و مداقه قرار نگرفته بودند، مشهور ساخته و به عامه مردم شناسانده بودند، اما دیگر زمان این چنین شیفتگی و فریفتگی و مبالغه‌گویی گذشته بود و اکنون موقع آن فرارسیده بود که ذهن کنجکاو، به پژوهش و بی‌جویی و تبیین علمی اشتغال ورزد.

اما آسیا به گونه‌ای که در آن روزگار شناخته و متصور بود، از چه لحاظ مایه تفکر اصحاب دائرة المعارف و به‌طور کلی جوهر اندیشه قرن هیجدهم را غنی‌تر کرد؟ شرق بر اثر استحاله‌هایی که پیاپی به همت یسوعیون، تاریخ‌نگاران و شرق‌شناسان پذیرفته بود، در چشم محققان رنگ و ترکیب اصلی خود را که گاه نویسندگان و باهنرمندان می‌کوشیدند دوباره احیاء کنند، از دست داده بود و در واقع می‌توان گفت که هیئت و صورت آن کلاً تغییر یافته و به‌غایت ساده شده بود. فلاسفه این شرق دگرگون و ساده‌شده را باز مجردتر کردند و در قالب دو مفهوم به ظاهر متضاد، متحجر ساختند و در آن باب به تفکر پرداختند: آسیا در عین حال مظهر استبداد و رواداری شد، گاه به صورت سرزمینی قربانی تعصبات جلوه کرد و گاه چون قلمرو خرد و فضیلت و البته این طبقه‌بندی کوششی برای تسهیل مطالعه و تحقیق نبود، بلکه واقعاً دو قطبی بود که تعقل در باب شرق زمانی در اطراف این و وقتی پیرامون آن دور می‌زد و یادرحکم دو چشمه جوشان بود که از هر دو آبهای خروشان و پرخیر و برکت به سوی دو عالم همسایه اما متمایز یعنی سیاست و مذهب جریان یافت و آن هر دو را سیراب کرد. نخست مفهوم آسیای مستبد که مطالعات تاریخی دربارۀ ترکیه در قرن هیجدهم راه‌پیدایی آنرا هموار ساخته بود، ظهور کرد و موجی از ملاحظات و آراء و افکار برانگیخت و موجب شد که مورخان عادات ذهنی جدیدی کسب کنند و باروش‌های نوینی در تحقیق خوگیرند. در واقع برای درک حکومت‌هایی که با حکومت‌های ما تفاوت بسیار داشت و مسافران سازمان‌های شگفت‌انگیزش را وصف می‌کردند، لازم بود که روح و ذهن انعطاف و نرمش‌بی‌سابقه‌ای بیابد. تا آن زمان فقط کشورهای باستانی که در تورات به شیوه‌ای مذهبی وصف شده بودند و یاد دولت‌های جدید که مسیحیت مطابق الگویی واحد و مشترک پرداخته بود، به نظر می‌آمدند و تربیت مذهبی، باعث شده بود که مورخان و خوانندگان، تاریخ را با دیدی کاتولیکی بنگرند و بخوانند و همه آنها که کم‌وبیش ریزه‌خوار خوان بوسوئه و متأثر و بهره‌مند از تعلیم وی بودند، تاریخ عالم را دست‌آموز قضای ربانی و مسخر مشیت الهی می‌دانستند. اما خدای تورات، هند را نمی‌شناخت و به‌چنین توجه نداشت و بنابراین اگر کسی خواستار شناخت

این کشورها بود، می‌توانست و حتی می‌بایست از خدات تورات بگذرد و این کاری بود که ولتر در *Essai sur les Moeurs* کرد. بنابراین تاریخ‌نگاری باروی‌نهادن به ملت‌های آسیایی، غیر مذهبی شد. نکته دیگر اینکه شناسایی شرق، نظری را که روحیه کلاسیک با آن مخالف بود و آن اصل تنوع چیزها و آدم‌هاست، اثبات و تأیید کرد و رایج ساخت. اسلاف ما نتوانسته بودند این درس را نه از مصر باستان که بسیار بد و کم‌شناخته بود و فقط آگاهی‌های مختصر و مجردی درباره آن وجود داشت، و نه از ملل اروپایی که نظری سخت ساده و کاملاً فرانسوی درباره آن‌ها رایج و شایع بود، بیاموزند. با ظهور آسیا این همه تغییر کرد و نتیجه طبیعی این تغییر، پیدایی فرضیه معروف اقلیم‌ها بود که مونتسکیو آنرا بر اساس شناخت آسیا وضع کرد و ولتر آنرا کلاً پذیرفت و این نظریه یکی از اصیل‌ترین و ارزنده‌ترین یافته‌های قرن هیجدهم است. به موجب این فرضیه، بنیادهای اجتماعی و اخلاقی و آداب و رسوم هر قوم و ملتی مثلاً آسیایی، که چون با مؤسسات غربیان فرق فاحش داشت (به عنوان مثال رسم تعدد زوجات در اسلام مایه وحشت و کراهت آنان می‌شد، به یاری و دربر تو مقتضیات اجتماعی و مادی همان قوم و ملت توجیه پذیر و قابل تبیین است. در آن روزگار بیان این مطلب ساده که «من این رسوم را پسندیده نمی‌دانم اما علل وجودی آنها را باز می‌نمایم» (مونتسکیو در روح‌القوانین) جرأت و جسارت بسیار می‌خواست، همچنین تبیین تعدد زوجات در پرتو ملاحظات زمانه (ولتر در نظریه طبایع) و خاصه اطمینان دادن به خوانندگان که این رسم از لحاظ اخلاقی، تنابیحی نیکو داشته است (روح‌القوانین). این کار در حکم اقدامی جسارت‌آمیز برای نابود کردن و از میان برداشتن همه پیش‌داوری‌ها و تعصبات بود. البته این تنوع و کثرت بی‌حد و حصر مردمان پراکنده در روی زمین، با اصل وجود وحدتی عمیق میان آنان منافات نداشت و این ثمره دیگر مطالعه تمدن‌های شرقی بود. فلاسفه می‌گفتند شرقیان نیز چون ما دستخوش امیال خویش‌اند، ولی چون ما از عقل و خردی برخوردارند که آن خواست‌ها را متعادل و متوازن می‌سازد. به اعتقاد ولتر این دو خصیصه متعلق به همه بشریت است، چون طبیعت آن‌ها را با گل آدمی سرشته و در نهادش به ودیعه نهاده است. بنابراین بشریت بر رغم جلوه‌ها و جنبه‌های گوناگونش، همیشه و همه‌جا همانند است. البته این فکر بیشتر از متوله فلسفه است تا تاریخ، اما به کار معرفت اخیر نیز می‌آمد، چون لااقل می‌توانست نشان دهد که چگونه باید از تاریخ، در صورتیکه به درستی تعبیر و تفسیر شود، درس‌هایی عملی گرفت و چیز آموخت و در واقع استبداد حکومت‌های آسیائی آن زمان هر چند در آغاز با مشرب و آئین‌گریبان ناسازگار می‌نمود و دور از مشغله ذهنی آنان به نظر می‌رسید، مایه تفکرات سخت مفید برای رعایای سلاطین اروپایی شد. مونتسکیو نخستین کسی بود که نظریه استبداد را به روشنی و دقت معلوم کرد و ولتر به رغم حدود و مستثنیاتی که برای آن قایل شد پذیرفت که فرضیه مونتسکیو دست کم در مورد هند صادق است. دیدار و دیدگان نیز فرضیه مونتسکیو را تکرار کردند و بدینگونه نظر به مونتسکیو قوت و استحکام یافت و چندی نگذشت که به صورت یکی از همان احکامی درآمد که در بحث و گفتگو به امید روشن کردن موضوع سخن به کار می‌آمد. اما آنکتیل دوپرون کتابی عظیم در رد این نظریه نوشت (*Législation Orientale*, 1778).

به هر حال برای فلاسفه زحمتی نداشت که به استناد تاریخ آسیا، نتیجه‌های زیان‌بخش حکومت‌های خود کامه را باز نمایند، و دلایلی که برای اثبات این امر با توجه به پایان فاجعه‌آمیز امپراطوری‌های شرقی می‌آوردند قانع‌کننده بود، خاصه که کهنگی واقعه باعث می‌شد که فرو ریختن امپراطوری‌های باستانی، ساده و شکوهمند بنماید. این‌گونه مثال‌ها آموزنده بود و به علاوه مفتش‌ان شاه (فرانسه) را که البته نسبت به رعایت حرمت سلطان (ترك) و یا حفظ حسن شهرت خان مغول سخت بی‌اعتنا بودند، دل‌نگران نمی‌کرد.

نویسندگان پس از شرح نظریه استبداد مطلق، به وصف نظریه استبداد روشن‌دلانه و بخردانه پرداختند و کشور و دولت چین به آنان امکان داد که با ظاهری حاکی از ساده‌دلی، طرح تحولات

لازم برای فرانسه را بنویسند. در واقع مزایایی که ولتر در حکومت چین سراغ می‌کرد، سخت باخصایص حکومت فرانسه در قرن هیجدهم مابینت و منافات داشت. خاقان چین «نخستین و بزرگترین فیلسوف امپراطوری بود و فرامین او تقریباً همیشه دستورات و تعالیمی اخلاقی بودند» (نظری به طبایع). «سلاطین ما در اروپا با آگاهی از این نمونه‌ها چه باید بکنند؟ ستایش کنند و شرم کنند، اما خاصه پیروی کنند» (Dictionnaire Philosophique). اما حسن این حکومت فقط منحصر و منوط و مربوط به فضایل و ملکات امپراطور نبود، بلکه ناشی از سه فضیلت خاص بود که ولتر بارها به‌اصرار و تأکید تمام از آنها یاد کرده و شرح آنرا تقریباً به‌عنوان نتیجه در آخرین فصل کتاب *Essai sur les Moeurs* آورده است. به گمان ولتر اشرافیت خونی در چین وجود ندارد، شرف مرد بسته به لیاقت و شایستگی اوست. انتقال موروثی تاج و تخت و حق الهی سلطنت در چین اصولی پذیرفته نیست، چون شاه انتخاب می‌شود و به فرجام قانون اساسی چین و نیز، محاکم عظیم قضایی چین که یسوعیون شهره و زبازرد خاص و عامش ساخته بودند و به اعتباری در حکم نمایندگان ملت‌اند، حافظ حقوق رعایا در برابر جور و استبداد احتمالی حکام‌اند. ماندان‌های اروپا یعنی فلاسفه، به حال همتایان آسیایی خویش که زمام‌بخش اعظم امور دولت را در دست داشتند، رشک می‌بردند و غبطه می‌خوردند و شاید هم این دلیل پنهانی ترجیحی بود که آشکارا برای بنیادها و رسوم درباری‌کن‌قایل بودند. این تفکرات درباره «استبداد شرقی»، دلایل و شواهدی برای ویران ساختن سه ستون نگاهدار سلطنت فرانسه، البته در عالم گمان و خیال، به فلاسفه القاء کرد. این سه رکن عبارتند از: اشرافیت، حق توارث و خودکامگی مطلق.

اما آسیا نه تنها برای تصویر کردن استبداد به کار آمد، بلکه مظهر رمزی تسامح و رواداری نیز نمود و بود. تحقیقات فلسفی و تاریخی درباره زبان‌ها و تمدن‌های آسیایی، توجه محققان را به تاریخ ادیان معطوف ساخت و این تحقیق نوین از همان آغاز، در قرن هجدهم دو نتیجه به بار آورد. نخست نظری هوشمندانه و عطوفت‌آمیز در باب مذاهب شرقی و خاصه اسلام، و دو دیگر وسوسه و یا تمایل شدید و مقاومت‌ناپذیر به بهره‌برداری عملی از نتایج این تحقیقات اولیه و یا تبدیل آنها به دلایل و براهینی کم و بیش پوشیده بر علیه مسیحیت. راه ورسم و شیوه چنین اقدامی آسان و به‌ظاهر معصومانه بود، چون برای نیل به مقصود همین بس بود که اصول عقاید و کلیساهای مختلف با یکدیگر قیاس و یافقت‌توآمان در نظر آورده شوند. ولتر بیش از هر کس ازین کار خوشش می‌آمد و لذت می‌برد. او بهشت زمینی هندیان را با بهشت مسیحیان قیاس کرد و با نظاهر به ساده‌دلی چنین وانمود کرد که «از تطابق ظاهری بعضی قصه‌های هندیان با حقایق مذهب مقدس ما» به شگفت آمده است. ولتر اصول عقاید مسیحیت: جاودانگی روح، دوزخ، فرشتگان و شیطان را نزد بسیاری از اقوام و ملل با ریافت (نظری به طبایع) و البته به ظاهر توجه داشت که «پیامبران یهود را با شیادان و دروغ‌زنان ملل دیگر اشتباه نکند!» اما از همه به یک لحن سخن می‌گفت، و مثلاً ادعا می‌کرد که قوم یهود را نباید تافته‌ای جدا بافته دانست و به دیده‌ای خاص نگریست، بلکه باید با همان نگاهی که به سایر ملل عالم می‌افکنیم و به سان اقوام دیگر جهان معاینه‌اش کرد. ولتر به یاری این مقایسه‌ها توانست فرضیه‌ای وضع کند که گرچه هرگز به روشنی بیان نشد، اما همه‌جا آشکارا مطرح است و آن نظریه تحول افکار و اصول عقاید مذهبی است. به اعتقاد ولتر مهد و خیزگاه همه مذاهب مشرق زمین است، بنابراین اشتباه است اگر بپنداریم که «همه چیز از یهودان و مانشات گرفته است و وقتی به تجسس در تمدن‌های قدیم شرق می‌پردازیم، به اشتباه خود پی می‌بریم». نزد برهمنیان و در نوشته‌های زرتشت، اصول عقایدی «مطابق با مذهب طبیعی همه مردم روی زمین و اقوام عالم» (یعنی خداشناسی) که نظری است خاصه قابل تطبیق با مذهب مسیح، می‌توان یافت. «بنابراین آشکار است که کلیه مذاهب، همه اصول عقاید و آداب و رسوم خود را از یکدیگر اخذ کرده و به عاریت گرفته‌اند». این قبیل نظرات که ولتر نخستین بار با روشن‌بینی تمام در حدود سال ۱۷۵۰ بیان کرد، و در آن روزگار بسیار طرفه و بدبوع بود، یکی

از سؤدمندترین نتایج شرق‌شناسی است. ولتر ازینرو به تاریخ ادیان سخت توجه و عنایت داشت که می‌خواست با استدلالی تقریباً ریاضی، لزوم و ضرورت رواداری و مدارا از این دانش نوین استنتاج کند. براین اساس، اصل حقانیت تنها یک مذهب آسمانی و بس که تکیه‌گاه و علت وجودی عدم تسامح و رواداری است، ساقط می‌شد. فلاسفه در واقع پیش از تأیید تسامح و مذهب طبیعی فطری (خداشناسی) با دلیل و حجت و برهان، ناچار شدند که علل رد و طرد عدم تسامح و تکیه‌گاه منطقی آن یعنی اصل الهی بودن تنها یک مذهب و آنهم مسیحیت را بیاورند.

وسوسه قیاس معتقدات مختلف مذهبی با یکدیگر که فلاسفه با مهارت و تردستی آنرا در ذهن مردمان برمی‌انگیختند، و نظریه تکامل اصول عقاید مذهبی، طبیعتاً موجب می‌شد که آیین مسیحیان، دیگر، چون حقیقت مطلق ننماید. پس این آیین فقط مرحله و منزلی در سپر تحول عقاید مذهبی بود که مردمان با گرویدن به آنها، یکی پس از دیگری، کوشیده بودند تا نیاز مذهبی خویش را (که خداشناسی و خداپرستی است) برآورند. مهمتر از این آنچه در کتب آسمانی هند و یا ایران می‌گفتند غالباً خلاف تورات بود. در نتیجه محال می‌نمود که بتوان به راستی از روی حسن نیت و صدق عقیدت، متعرض وجدان دیگری شد و به زور مذهبی را که مبانی و تعالیم آن بدین پایه نامطمئن است، چون فی‌المثل مطالب تورات در کتب مقدس چینیان و یاهندیان باز یافته نمی‌شود، به مردمان تحمیل کرد. وانگهی از دولت سفرنامه‌ها و کتب الهیات همه پذیرفته بود که مذاهب شرقی «توده‌ای عظیم و درهم از حکایات افسانه‌آمیز» است که راهبان بودائی و Talapotin ها بی‌شرمانه از آن سود می‌برند. در نتیجه فیلسوف سخت وسوسه می‌شد که به یاری خیال‌بافی معمول در باب شرق، کشیشان کاتولیک را با راهبان بودایی برابر کند و نشان دهد که خرافات هندی که همه ناپسندش می‌دانند، شبیه خرافات ما مسیحیان است. همچنین ممکن بود با دلایل و براهین به ظاهر ساده لوحانه و از سر نادانی، اسلام را ستایش کرد، اما این اسلام در واقع مسیحیت در کسوت دین محمد بود. (La certitude des preuves du mahoméanisme, Tondres, 1780). مردم از دیرباز به این قبیل نتیجه‌گیری‌های خاص که مقایسه عرف و آداب آسیایی با رسوم اروپایی منبع الهامش بود، مأنوس بودند.

وانگهی آسیا سرزمین خرافات، در عین حال قلمرو تسامح مذهبی نیز بود و این تضاد شگفت‌انگیزی است که فلاسفه هرگز درباره آن توضیحی ندادند. مسافران این عقیده را باب کردند، مونته‌سکیو آنرا پذیرفت و ولتر همین نظر را درباره همه شرقیان: ترکان، ژاپنی‌ها، هندیان، ایرانیان، تاتارها و چینیان صادق و وارد دانست. مدارا جویی آسیا چون حکمی شده که همه آنرا پذیرفتند، فایده و ثمر آنرا ستودند و کاربردش را در اروپای قرن هجدهم موعظ کردند. یک کشور، خاصه به عنوان نمونه و سرمشق رواداری و مدارا برگزیده شد و آن چین بود که در مدح کنفوسیوس و اخلاق او داد سخن دادند. هند ازین لحاظ پس از چین می‌آمد. مذهب چین خاصه ازینرو مورد پسند فلاسفه بود که در واقع مذهب نبود، بلکه اخلاق یعنی به گفته ولتر «مقدم علوم» یا اولین علم بود (نظری به طبیعت). اما اگر از ظاهر «اجنبی» این مذهب ستایش‌انگیز بگذریم و به واقعیت آن برسیم، چه می‌یابیم؟ تصویر زنده نظریه‌ای که ولتر سخت به آن دل بسته بود و در واقع نتیجه غایی یا حرف فلاسفه آخر قرن هجدهم است و آن تأیید و تصدیق مذهب فطری یعنی خداشناسی محض است: «خداوند را بپرستید و عادل باشید». این سخن به گفته ولتر، جوهر مذهب چینیان است که مذهبی است عاری از تشریفات و خرافات در نتیجه پاک و ساده به این دلیل ولتر با شور و حدت تمام کمر به دفاع از «ادبای چین» که بر آنان تهمت خداشناسی و مادپرستی می‌بستند، بسته بود و در واقع می‌توان گفت که با اینکار از حق خود و دوستانش دفاع می‌کرد.

ترجمه و تلخیص از جلال ستاری